

تعامل مسیحیان با حاکمان مسلمان در عصر اموی و اوایل عصر عباسی

دکتر سید محمد علی ایازی^۱

سید محمد علی میرصانعی^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۹/۱۹

تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۷/۲۴

چکیده

قلمرو اسلامی در دوران امویان و عباسیان، بسیاری از مناطق مسیحی نشین کلیسای شرق را در بر می‌گرفت. مردم این سرزمین‌ها دارای دانشمندان برجسته و کلیساهای سازمان یافته‌ای بودند، و به تدریج برخی از آنان توانستند به دربار خلفا راه یابند. در این دوران بسیاری از اطباء دربار، مسیحیانی بودند که میراث کهنی از دانش پزشکی داشتند. همچنین برخی از شعرا، مترجمین، منجمین و جاثلیق‌های مسیحی نیز توانستند ارتباط تنگاتنگی با خلفا و نزدیکان ایشان پیدا کنند، و حتی به عنوان مشاور در کنار حاکمان مسلمان، ایفای نقش کنند. در این میان، برخی از خلفا بودند که تمایل به ارتباط با مسیحیان نداشتند و با وضع احکام سخت‌گیرانه‌ای بر ضد آنان، کوشیدند تا مسیحیان را از جامعه مسلمانان متمایز کنند، و محدودیت‌هایی در انجام مناسک عبادی و فعالیت‌های اجتماعی آنان به وجود آورند؛ لیکن با بررسی گزارش‌های تاریخی این دوره می‌توان دریافت که حکومت‌های اموی و عباسی، مسیحیان را مجبور به تغییر کیش و روی آوردن به اسلام نمی‌کردند.

کلید واژه‌ها: مسیحیان، حاکمان مسلمانان، امویان، عباسیان.

^۱ استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران. ayazi1333@gmail.com

^۲ دانشجوی دکتری مطالعات تطبیقی ادیان، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم. smam1362@yahoo.com

مقدمه

با ظهور اسلام در قرن هفتم میلادی، بسیاری از مناطق مسیحی نشین کلیسای شرق تحت سیطره حکومت اسلامی قرار گرفت. اسلام که خود را ادامه دهنده راه پیامبران پیشین معرفی می‌کرد،^۱ با تأیید منشأ الهی یهودیت و مسیحیت،^۲ نسبت به باورها و رفتارهای آنان انتقادهایی را مطرح می‌کرد،^۳ و پیرامون چگونگی تعامل مسلمانان با آنان دستوراتی را ارائه می‌داد.^۴ برداشت‌های گوناگون حاکمان مسلمان از نصوص دینی، و گرایش‌های متفاوت آنان باعث شد تا تعامل مسیحیان با حکومت اسلامی، در دوران حکومت هر یک از خلفا تغییر کند؛ به نحوی که سخن گفتن از وضعیت آنان در قرن‌های نخست هجری، به صورت کلی و بدون ملاحظه متغیرهای موجود در هر مقطع تاریخی، دشوار می‌نماید.

در زمان حیات پیامبر اسلام و دوران خلفای راشدین، تعامل میان مسیحیان و حکومت اسلامی عمدتاً در پیمان‌هایی خلاصه می‌شد که در باره نحوه پرداخت جزیه و تعهدات حکومت اسلامی در برابر آن منعقد می‌گردید. در این پیمان‌ها، حاکمان مسلمان به مسیحیان امان می‌دادند و آئین آنها را به رسمیت می‌شناختند و متعهد می‌شدند تا از ایشان در برابر هجوم دشمن حفاظت کنند. مسیحیان نیز در مقابل متعهد می‌شدند تا بر ضد مسلمانان اقدامی انجام ندهند و جزیه پرداخت کنند.^۵

لیکن این ارتباط، در دوران اموی و عباسی تغییر یافت، و به صورت گسترده‌تر و عمیق‌تری ادامه یافت. در این دوران، برخی از مسیحیان به مقامات مهم و بانفوذ دربار تبدیل شدند، و عده‌ای از آنان نقش مهمی در شکل‌گیری فرهنگ و تمدن اسلامی ایفا کردند. در این نوشتار با بررسی وضعیت مسیحیان برجسته در دربار اموی و عباسی، چگونگی تعامل آنان با حاکمان مسلمان مورد تحلیل قرار خواهد گرفت.

تعامل مسیحیان با حاکمان مسلمان در عصر اموی

بنی‌امیه در خلال سال‌های (۴۱-۱۳۲ق / ۶۶۱-۷۴۹م) بر ممالک اسلامی حکومت کردند. اولین حکمران آنان، معاویة بن ابی سفیان (۴۱-۶۰عق / ۶۶۱-۶۸۰م) نام داشت، و دمشق را که شهری مسیحی نشین بود به عنوان مرکز حکومت خود برگزید. این شهر تا قبل از فتوحات اسلامی، به عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز بیزانس به حساب می‌آمد، مقرر اسقف‌های مسیحی بود که در سلسله مراتب کلیسایی پس از پاتریارک انطاکیه قرار می‌گرفتند.^۶ دمشق از نظام اداری پیشرفته‌ای برخوردار بود، و

مسلمانان به کارمندان این ادارات اجازه دادند تا در صورت تمایل، در دمشق باقی بمانند و به کار خود ادامه دهند. بخشی از این افراد، پیشنهاد مسلمانان را پذیرفتند، و برخی دیگر به قلمرو بیزانس مهاجرت کردند. مسیحیانی که ماندن در قلمرو اسلامی را ترجیح دادند، اداره امور شهری را در چند دهه اول فتح دمشق به عهده گرفتند؛ در نتیجه امور دیوانی زیر نظر آنان بود، و دفاتر دولتی همچنان به زبان یونانی نوشته می‌شد. یکی از مشهورترین افرادی که در این مدت به همکاری با مسلمانان پرداخت، منصور بن سرجون یا سرجیوس بود که تا پیش از این به عنوان مسؤل جمع آوری خراج برای امپراطوری روم شرقی، و نماینده بیزانس در امور مالی دمشق شناخته می‌شد. وی همان کسی بود که شروط صلح میان اهالی دمشق و مسلمانان را به هنگام فتح این شهر تنظیم نمود. پس از آن که معاویه توسط عمر بن خطاب به عنوان والی دمشق منصوب شد، منصور بن سرجون را در سمت خود ایفا کرد، و او را به عنوان رئیس دفاتر مالی لشکر مسلمانان منصوب نمود. وی که تا آخر عمر بر کیش نصرانیت باقی ماند، در زمان زعامت معاویه بر تمام سرزمین‌های اسلامی نیز همین مسؤولیت را بر عهده داشت، و پس از او، خانواده‌اش نیز از صاحب منصبان دربار اموی شدند. فرزندش سرجون وزیر خزانه‌داری عبد الملک بن مروان (۶۵-۸۶ق / ۶۸۵-۷۰۵م) شد، و نوه او منصور، که به یوحنا دمشقی شهرت داشت، از نزدیکان یزید بن عبد الملک (۱۰۱-۱۰۵ق / ۷۲۰-۷۲۴م)، و همبازی دوران کودکی او بود.⁷

یکی دیگر از صاحب منصبان مسیحی در دربار اموی ابن ائال بود، که جمع آوری خراج حمص را به عهده داشت، و بعداً طبیب مخصوص معاویه شد،⁸ و به دستور وی، عبد الرحمن بن خالد بن ولید را مسموم ساخت.⁹ همچنین محبوب‌ترین همسر معاویه که میسون نام داشت، زنی مسیحی از قبیله بنی کلب بود و مذهب منوفیزیت داشت. وی در بسیاری از اوقات به سوی خویشان خود در بادیه می‌رفت، و فرزندش یزید بن معاویه را نیز به همراه می‌برد، تا در آنجا به اسب سواری، صید ماهی، سرودن شعر و شرب خمر بپردازد.¹⁰ به گفته‌ی فیلیپ حتّی، یعقوبیان و مارونیان در آن زمان، اختلافات دینی خود را در حضور معاویه مطرح می‌کردند، و کار بدانجا رسید که او دستور داد در شهر رها، کلیسایی را که در اثر زلزله ویران شده بود، از نو بنا کنند. همچنین شاعر مخصوص معاویه، یکی از مسیحیان قبیله تغلب به نام اخطل بود. او در حالی که صلیبی به گردن آویخته بود، شعر می‌خواند و وارد دربار می‌شد، و مورد تشویق معاویه و اطرافیان وی قرار می‌گرفت.¹¹ این شاعر مسیحی که تا زمان عبد الملک بن مروان، در دربار اموی رفت و آمد می‌کرد، با شراب انس بسیار داشت. روزی عبد الملک به وی گفت:

ای اَخلط، چرا اسلام نمی‌آوری؟ وی پاسخ داد: اگر تو شراب را برای من حلال کنی، و روزه ماه رمضان را نیز از من برداری، اسلام خواهم آورد! آن گاه این قصیده را سرود:

و لستُ بأكُلٍ لحمٍ الأضحی	و لستُ بصائمٍ رمضان طوعاً
إلی بطحاءمكة للنجاح	و لستُ بزاجرٍ عیسی بکور
بمكة أبتغی فیہ صلاحی	و لستُ بزائرٍ بیتاًبعیداً
قُبیل الصُّبحِ حیَّ علی الفلاح	و لستُ بقاتمٍ کالعیرِ أدعو
و أسجدُ عند منبج الصِّباح ¹²	و لکنی سَأشربها شمولاً

من نه در ماه رمضان روزه می‌گیرم، و نه در عید قربان گوشت می‌خورم.
و عیسی را رها نمی‌سازم، تا برای رستگاری، شتابان راه مکه را در پیش گیرم.
و خانه دوری که در مکه است را برای رسیدن به موفقیت، زیارت نمی‌کنم.
صبحدمان نمی‌ایستم و ... «حیّ علی الفلاح» نمی‌گویم.
بلکه مدام شراب می‌نوشم، و به هنگام صبح در سجده می‌شوم.

از این داده‌های تاریخی دو نکته را می‌توان به دست آورد: یکی تسامح پادشاهان اموی در مقابل مسیحیان، و دیگری عدم پابندی آنان به موازین اسلامی، و سطحی بودن ایمان در وجود آنها. چرا که افرادی همچون اَخلط تغلیبی، به راحتی و بدون هیچ واهمه‌ای، شعائر اسلامی را در دربار اموی به سخره می‌گرفتند، و درباریان نیز عکس‌العملی در برابر آنان نشان نمی‌دادند، و از شعائر دینی خود حمایت نمی‌کردند.

مسیحیان در این دوره از وضعیت مطلوبی برخوردار بودند، و بسیاری از آنان جایگاه‌های رفیعی در دولت اموی داشتند، تا این که عبد الملک بن مروان، در اثر خصومتی که با امپراطور روم پیدا کرد، تصمیم گرفت زبان دفاتر رسمی را به عربی تغییر دهد. وی دستور داد تا زبان دیوان‌های حکومتی را در شام از یونانی به عربی، و در ایران و عراق از پهلوی به عربی برگردانند. نتیجه طبیعی این تغییر زبان، عوض شدن کارمندان دیوانی در شام بود، که تا آن زمان از مسیحیان بودند. در این زمان، خواندن و نوشتن به زبان عربی در میان مسلمانان رواج یافته بود، و دیگر در امور دیوانی، به نویسندگان غیر مسلمان که به زبان‌های غیر عربی کتابت می‌کردند نیازی نبود. بر همین اساس، نویسندگان مسیحی از کار برکنار شده، و نویسندگان مسلمان جایگزین آنها شدند، و کاتب عبد الملک

بن مروان، خطاب به نویسندگان رومی در شام گفت: «أطلبوا العیش فی غیر هذه الصنّاعة فقد قطعها الله عنکم»، روزی خود را در حرفه‌ای دیگر جستجو کنید، که خدا در آمدی از این راه نصیب شما نخواهد نمود.¹³

از سوی دیگر، عبد الملک، در یکی از نامه‌های خود به امپراتور بیزانس، سوره توحید را به همراه نام پیامبر اسلام نوشت. این کار مورد پسند امپراتور روم واقع نشد و پاسخ داد که در صورت تکرار این کار، نام پیامبر اسلام را به صورت توهین آمیزی بر روی سکه‌های رومی ضرب خواهد کرد. عبد الملک که از این پاسخ خشمگین شده بود، دستور داد سکه‌های رایج در میان مسلمانان را که همان سکه‌های رومی بود، جمع آوری کرده، و به خط عربی سکه ضرب کنند.¹⁴

مسیحیان در طول این مدت از حق آزادی مذهبی برخوردار بودند، و به اختیار خود، جاثلیق انتخاب می‌کردند، و کسی در امور مذهبی آنان دخالت نمی‌کرد، اما پس از آن که عبد الملک بن مروان، حجاج بن یوسف (۷۵-۹۵ق/ ۶۹۴-۷۱۴م) را به عنوان والی عراق منصوب کرد، اوضاع تغییر نمود. در اثر مشکلاتی که یوحنا یبرص، مطران نصیبین ایجاد کرده بود، حجاج به اسقفان کلیسای نسطوری، اجازه انتخاب جاثلیق را نداد، و این کلیسا تا زمان درگذشت حجاج، بدون رهبر ماند.¹⁵ وی برای جبران کسری بودجه در خزانه حکومتی، دستور داد تا از مسیحیان و یهودیانی که به تازگی مسلمان شده بودند جزیه گرفته شود،¹⁶ و این بر خلاف شریعت اسلامی بود. فرمان حجاج تا زمان حکومت عمر بن عبد العزیز (۹۹-۱۰۱ق/ ۷۱۷-۷۲۰م)، اجرا می‌شد، تا این که وی دستور لغو آن را صادر کرد. او که به عدالت شهرت داشت، در رمضان سال صدم هجری جراح بن عبد الله، والی خراسان را به دلیل گرفتن جزیه از تازه مسلمانان عزل نمود، و در پاسخ وی که معتقد بود اهل ذمه برای فرار از جزیه اسلام می‌آورند، و به همین دلیل آنان را از اسلام آوردن منع می‌کرد، نوشت: «إنّ الله إنّما بعث محمّداً عبداً، و لم یبعثه جابياً»،¹⁷ خداوند، حضرت محمداً را به عنوان یک دعوت کننده مبعوث نمود، نه یک باجگیر. بر همین اساس، عمر بن عبد العزیز در نامه‌ای به یکی از عاملان خود به نام عدی بن أراطه چنین نگاشت: خداوند، جزیه را بر آنان که از روی سرکشی و خسران به اسلام پشت می‌کنند، واجب نمود. پس در کهنسالان، مستضعفان و ریش سفیدان از اهل ذمه نیک بنگر، و غذای آنان را از بیت المال مسلمانان تأمین نما.¹⁸

آوازه عدالت او چنان بلند شده بود که در زمان حکومت وی، مسیحیان دمشق نزد او آمدند و حقوق تضییع شده خود در تخریب کلیسای مار یوحنا در زمان ولید اول را مطالبه کردند. ولید بن عبد

الملک (۸۶-۹۶ق/ ۷۰۵-۷۱۵م)، پیش از این حاضر شده بود چهل هزار دینار به آنان بدهد، تا بگذارند این کلیسا به مسجد جامع دمشق که در کنار آن قرار داشت ملحق شود، اما مسیحیان حاضر به این کار نشده بودند، و ولید نیز بدون آن که چیزی به آنان بدهد، کلیسای مذکور را در طرح توسعه مسجد، ویران کرده بود. مسیحیان، در زمان عمر بن عبد العزیز، در حالی که پیمان نامه خالد بن ولید را در دست داشتند، نزد او آمدند. در این پیمان نامه، خالد بن ولید به مسیحیان دمشق تعهد داده بود که متعرض اماکن مذهبی آنان که تعدادش به پانزده کلیسا می‌رسید¹⁹ نشود، و اجازه دهد تا مسیحیان آزادانه در این اماکن به عبادت بپردازند. عمر بن عبد العزیز نیز تصمیم گرفت این کلیسا را به آنان بازگرداند، اما این تصمیم با اعتراض فقها و مسلمانان دمشق رو به روشد، و به او گفتند: پس از سال‌ها که در این مسجد اذان گفته و نماز گزارده‌ایم، از ما می‌خواهی که با دست خود آن را ویران کرده و به کلیسا تبدیل کنیم! برای حل این مشکل، چند تن از فقه‌های دمشق با مسیحیان به مذاکره پرداختند، و در نهایت ایشان را متقاعد کردند که چهل هزار دیناری را که ولید به آنان قول داده بود، به ایشان پرداخت کنند، و در مقابل، آنان نیز زمین این کلیسا را به مسلمانان واگذار نمایند، و عمر بن عبد العزیز هم امان نامه‌ای در مورد دیگر کلیساها برای آنان نگاشت.²⁰

البته در زمان عمر بن عبد العزیز، احکام سختگیرانه‌ای نیز برای اهل ذمه وضع شد. وی کوشید تا آنچه که در معاهده عمر بن خطاب با مسیحیان آمده بود را اجرا نماید. در این معاهده، مسیحیان متعهد شده‌اند که مانند مسلمانان لباس نپوشند، در نام گذاری از اسامی مسلمانان استفاده نکنند، اگر مسلمانی میهمان آنان شد تا سه روز از وی پذیرایی کنند، هیچ سلاحی با خود حمل نکنند، کمر بند خاصی به نام زنار به کمر خود ببندند، صلیب‌های خود آشکار نکنند، هیچگاه در نزد مسلمانان ناقوس نزنند، چون کسی از آنان مرد برای او با صدای بلند زاری نکنند، در راه مسلمانان آتش نیفروزند، خانه‌های خود را بلندتر از خانه‌های ایشان نسازند، دین خود را تبلیغ نکنند، و اگر کسی از آنان خواست اسلام بیاورد، جلو او را نگیرند؛ و هر کس که بر خلاف این توافق نامه عمل کرد، دیگر در ذمه اسلام نخواهد بود.²¹

عمر ثانی با تکیه بر قوانینی که در معاهده عمر اول با مسیحیان آمده بود، به تمام کارگزاران خود دستور داد که هیچ غیر مسلمانی را در امور دولتی و دیوانی به کار نگیرند، و مسیحیان را از نشستن بر زین منع کرد، و به ایشان اجازه داد تا در هنگام سواری، فقط از پالان استفاده نمایند. از سوی دیگر،

وی گذاشتن صلیب بر سقف خانه‌ها و کلیساها، و پوشیدن قبا، برد یمانی و پارچه خز را برای آنان ممنوع اعلام کرد،²² و ایشان را از بلند کردن صدای ناقوس در خارج کلیسا، دعا کردن در کلیسا با صدای بلند، و شبیه شدن به پوشش مسلمانان منع نمود.²³

پس از عمر بن عبد العزیز، پسر عمویش، یزید بن عبد الملک (۱۰۱-۱۰۵ق/ ۷۲۰-۷۲۴م) به حکومت رسید. وی در سال ۷۲۳م فرمان داد تا تمامی صور را از معابد و کلیساها و حتی خانه‌ها جمع آوری و محو نمایند. تا پیش از این، تصاویر موجودات ذی روح، زینت بخش قصرهای امویان بود، و عبد الملک بن مروان دستور داده بود تا تصویر پادشاهان اموی را جایگزین صور امپراطوران روم بر روی سکه‌ها نمایند. اما یزید بن عبد الملک، که به یزید ثانی شهرت داشت، آیات قرآن را جایگزین این تصاویر نمود.²⁴

این اقدام، نه تنها در قلمرو اسلامی تاثیر گذاشت، بلکه در قلمرو امپراطوری بیزانس نیز منشأ شکل گیری یک جریان عظیم به نام تمثال شکنی²⁵ شد، و مدت طولانی به درازا کشید. تمثال شکنان، مسیحیانی بودند که با احترام به تصاویر و مجسمه‌های قدیسان مخالفت می کردند، و به استناد دومین فرمان از ده فرمان خدا به موسی،²⁶ این کار را مساوی با بت پرستی قلمداد می کردند. در مقابل آنان شمایل پرستان²⁷ بودند، که شمایل قدیسان و آیگون‌ها را دنباله تجسد مسیح و جسم گرفتن خدا می دانستند، و می کوشیدند تا به واسطه شمایل، به ویژه آیگون مریم مقدس، به مسیح تقرب یابند. امپراطور لئوی سوم، در سال ۷۲۶م، حکمی مبنی بر ممنوعیت استفاده از هر گونه تمثال صادر نمود، و این حکم در سال ۷۵۴م، در شورای هیبریه²⁸ تایید گردید. اما در سال ۷۸۷م، هفتمین شورای جهانی که شورای نیقیه دوم نام گرفت، دستور امپراطور مبنی بر ممنوعیت پرستش تمثیل را رد کرد، و آیگون‌ها را وسیله‌ای برای یادآوری حقایق دانست که در ورای آنها وجود دارند.²⁹

یکی از مهم ترین افرادی که در آن زمان به دفاع از آیگون‌ها پرداخت، و در رد تمثال شکنی قلم در دست گرفت، یوحنا دمشقی، آخرین فرد از آبای کلیسای شرق بود. وی در اثری به نام «مقاله فی إكرام الصور»، و در فصل ۸۹ از کتاب مائة مقاله فی الإیمان الأرثوذكسی به این مسأله پرداخته است.

پس از یزید بن عبد الملک، برادرش هشام (۱۰۵-۱۲۵ق؛ ۷۲۴-۷۴۳م) به حکومت رسید. با روی کار آمدن وی، قوانین سخت گیرانه‌ای که عمر بن عبد العزیز برای تمییز میان مسلمانان و اهل کتاب وضع کرده بود، برداشته شد، و مسیحیان در دوران حکومت او که نزدیک به دو دهه طول کشید، آزادی بیشتری پیدا کردند. وی خالد بن عبد الله قسری را به عنوان والی عراق منصوب کرد، و خالد

برای مادر نصرانی خود کلیسایی ساخت تا در آن عبادت نماید،³⁰ و به یهودیان و مسیحیان اجازه داد تا برای خود معبد بنا کنند.³¹

در مجموع، دوران امویان با نوعی تسامح در برابر اهل ذمه همراه بود، و مسیحیان این دوره از حق آزادی مذهبی برخوردار بودند. کسی آنان را مجبور به تغییر کیش نمی‌کرد، و امور مذهبی آنان در زمان اکثر پادشاهان اموی، به رهبران دینی خودشان واگذار شده بود. گرچه شدت و ضعف این تسامح، به تغییر پادشاهان هر عصر، و اوضاع سیاسی میان حکومت اموی و امپراطوری بیزانس بستگی داشت.³²

خوشگذرانی و فساد پادشاهان اموی، که تنها نامی از اسلام را به دوش می‌کشیدند، به تدریج نفرت مسلمانان را برانگیخت، و از نفوذ آنان در سرزمین‌های اسلامی کاست. تا این که با قتل مروان حمار (۱۲۶-۳۲ ق/ ۷۴۴-۷۴۹ م)، آخرین پادشاه اموی، زعامت جامعه اسلامی به بنی عباس رسید.

تعامل مسیحیان با حاکمان مسلمان در اوایل عصر عباسی

بنی عباس در خلال سال‌های (۱۳۲-۵۶۶ ق/ ۷۴۹-۱۲۵۸ م) بر ممالک اسلامی حکومت کردند، و دارای ۳۷ حکمران بودند. زمانی که آنان در مقابل بنی امیه قیام کردند، ظلم و بی‌دینی آل امیه، جامعه اسلامی را به ستوه آورده بود، و جفای ایشان در حق امام علی، و جنایاتشان در حق امام حسین، از نظر شیعیان، جرمی نابخشودنی شمرده می‌شد. در چنین شرایطی، بنی عباس با شعار دین و عدالت قیام کردند، و عده زیادی از مسلمانان را با خود همراه ساختند. پادشاه عباسی در عیدهای رسمی و نماز جمعه لباس پیامبر را به تن می‌کرد، و به جهت قرابتی که از طریق عباس بن عبد المطلب با آن حضرت داشت، فخر می‌فروخت، و خود را از ذوی القربا و اهل بیت رسول الله می‌شمرد؛ تا آنجا که برخی از مردم گمان کردند که حکومت در دست بنی عباس باقی خواهد ماند تا زمانی که آن را به عیسی بن مریم تحویل دهند.³³ اما طولی نکشید که پادشاهان عباسی نیز به سمت دنیا متمایل شدند، و منافع دنیوی خود را به مصالح جهان اسلام ترجیح دادند.

اولین کسی که در میان بنی عباس به حکومت رسید، أبو العباس سفاح (۱۳۲-۱۳۷ ق/ ۷۴۹-۷۵۴ م) بود. تسلط وی بر عراق، می‌توانست خبر خوش‌آیندی برای مسیحیان آن سرزمین باشد، چرا که آنان برخوردهای سخت‌گیرانه برخی از والیان اموی مانند حجاج بن یوسف را فراموش نکرده بودند.³⁴ از سوی دیگر، بعضی از شهرهای عراق همچون مدائن، حیره، موصل و بصره، از مراکز مهم

نسطوریان بود، و پیروزی سفاح بر بنی امیه که باعث انتقال قدرت از دمشق به کوفه شد، می‌توانست اهمیت زیادی برای کلیسای نسطوری داشته باشد. این اهمیت زمانی بیشتر شد که سفاح، پایتخت خود را به شهر الأنبار، یکی دیگر از مراکز نسطوریان در عراق انتقال داد.³⁵ حسان بن سنان نیز از مسیحیان همین شهر بود که اسلام آورد، و به خاطر تسلط بر سه زبان فارسی، عربی و سریانی، به عنوان کاتب سفاح منصوب شد.³⁶

گزارش‌های تاریخی، مطلبی درباره ارتباط سفاح با مسیحیان ذکر نکرده‌اند، و دوران زعامت او صرف غلبه بر دشمنان، و تثبیت پایه‌های حکومتش شده است. اما برادرش، منصور دوانیقی (۱۳۷-۱۵۸ق/ ۷۵۴-۷۷۵م)، که پس از وی به حکومت رسید، ارتباط زیادی با مسیحیان پیدا کرد.

وی در سال (۱۴۵ق/ ۷۶۲م)، در سرزمین بیث آرامایی، که یکی از مراکز سنتی کلیسای شرق بود، شهری به نام مدینه السّلام بنا کرد، و پایتخت خود را به آنجا انتقال داد. پس از مدتی، این شهر گسترش بسیاری یافت، و عدّه زیادی در اطراف آن مسکن گزیدند، و نام‌های متعددی پیدا کرد که در میان آنها نام بغداد غلبه یافت.³⁷ در این سرزمین دیرها و صومعه‌های بسیاری وجود داشت، و در پیشگویی برخی از راهبان آن منطقه آمده بود که پادشاهی به نام أبو الدوانیق، شهری در اینجا خواهد ساخت. از میان اماکن مذهبی مسیحیان در آنجا می‌توان کلیسای مار توما و دیر سوق البقر را نام برد. کلیسای مار توما، در محله‌ای متعلق به منوفیزیت‌ها، در جنوب غربی کرخ بغداد واقع شده بود، و از سوی دیگر، دروازه شمّاسیّه در شمال بغداد، محل زندگی نسطوریان و ملکائیه بود. دیر مار فیثیون نیز یکی دیگر از اماکن مذهبی مسیحیان در این منطقه بود که مسلمانان به تصرف خود در آورده بودند، و منصور آن را از ایشان پس گرفت و دوباره به مسیحیان تحویل داد.³⁸

در این زمان، مرزهای حکومت عباسی از شرق، تا قندهار و کشمیر، و از شمال، تا طبرستان و باکو [آذربایجان امروزی] گسترش یافت، و این موضوع سبب شد تا اقوام زیادی، به خصوص از نژاد ترک و فارس، در قلمرو اسلامی داخل شوند، و هر یک سهم خود را در اداره امور طلب کنند. در این عصر، علوم اسلامی همچون فقه، رجال، فلسفه و کلام، شروع به بالندگی کرد، و جدل‌های کلامی بین شیعه و سنی، اشاعره و معتزله، مسلمانان و مسیحیان، و موحدان و ملحدان موجب رشد علم کلام گردید. در چنین شرایطی، بسیاری از مسیحیان آن زمان که اهل علم بودند، و در فلسفه، نجوم یا پزشکی مهارت داشتند، به دربار عباسی راه یافتند.³⁹

این علوم که از دانشمندان یونان باستان سرچشمه گرفته بود، در قرن‌های پیشین، به مسیحیان اسکندریه منتقل شده، و از آنجا وارد زبان فارسی و سریانی شده بود. نساطره در شهرهای بزرگی همچون رها، نصیبین، مدائن و جندیشاپور به فراگیری و آموزش این علوم پرداختند، و یعاقبه در مراکز مهم خود مانند انطاکیه به این کار همت گماشتند،⁴⁰ تا اینکه دولتمردان عباسی تصمیم گرفتند از این دانشمندان به طور گسترده و سازمان یافته استفاده نمایند.

در سال ۷۶۵م، منصور دچار بیماری معده شد، ولی طبیبان بغداد نتوانستند مریضی او را معالجه کنند. در این هنگام اطرافیان او پیشنهاد دادند تا جرجیس بن جبرائیل که از استادان مدرسه جندیشاپور، و رئیس بیمارستان آن شهر بود، برای طبابت منصور به بغداد دعوت شود. این طبیب نسطوری که بزرگ خاندان بختیشوع بود، پس از ورود به قصر عباسی و ملاقات با منصور، توانست او را مداوا کند، و با مدح وی به دو زبان فارسی و عربی، نزد او محبوبیت یافت، و به عنوان طبیب مخصوص منصور برگزیده شد. پس از این جریان، اطبا و دانشمندان خاندان بختیشوع یکی پس از دیگری به دربار عباسی راه یافتند، و تا سه قرن جایگاه خود را حفظ کردند، و از نفوذ خود برای حمایت از هم‌کیشانان استفاده نمودند.⁴¹

دانشمندان مسیحی‌دوران عباسی، در عین برخورداری از حق آزادی مذهبی، از انجام برخی از محرمات در شریعت اسلامی منع می‌شدند. طبری نقل کرده که در اولین روز حضور جرجیس در قصر منصور، وقتی سفره طعام را گسترانیدند، وی شراب طلبید و گفت: بدون شراب غذا نمی‌خورد؛ اما به او پاسخ دادند که بر سر سفره امیر المؤمنین شراب نمی‌گذارند، و او مجبور شد از آب دجله بنوشد. فردای آن روز، در حالی که به آن آب می‌نگریست گفت: من گمان نمی‌کردم که چیزی بتواند جایگزین شراب شود، اما آب دجله چنین اثری دارد.⁴²

جرجیس بن جبرائیل در سال ۷۶۹م به مریضی دچار شد، و از منصور اجازه خواست تا به جندیشاپور، نزد خانواده‌اش برگردد. منصور به وی رخصت داد، و در لحظه خداحافظی، او را به اسلام فراخواند، و گفت: اسلام بیاور تا بهشت را برای تو ضمانت کنم؛ اما طبیب پاسخ داد: من به جایگاه پدرانم راضیم، چه در بهشت باشند و چه در دوزخ! پس منصور لبخندی زد، و دستور داد تا ده هزار دینار به عنوان هدیه وداع به او بدهند، و طبیبش را راهی جندیشاپور نمود.⁴³

این رفتار منصور، نشان دهنده آزادی مسیحیان در دربار عباسی بود، و در بغداد و مناطق اطراف آن، برخورد نیکویی با نصاری، به ویژه دانشمندان آنها می‌شد. شهرت پزشکان مسیحی در آن زمان چنان زیاد شده بود که اعتراض برخی از پزشکان مسلمان را به همراه داشت. جاحظ در شرح احوالات یکی از اطباء مسلمان بغداد به نام اُسد بن جانی می‌نویسد: زمانی کار این طبیب از رونق افتاده بود و دیگر کسی برای مداوا به او مراجعه نمی‌کرد. شخصی به وی گفت: امسال سال وبا است و مریضی‌های بسیاری شیوع پیدا کرده است، تو نیز دانا و حکیمی و از معرفت برخورداری، پس چرا رونقی در کار خود نداری؟! طبیب پاسخ داد: اولاً من مسلمانم و این مردم، قبل از آن که من طبیب شوم، بلکه پیش از آن که من به دنیا بیایم بر این باور بوده‌اند که مسلمانان نمی‌توانند در طبابت موفق شوند، ثانیاً نام من اُسد است و باید آن را صلیبا، مراسیل، یوحنا یا بیرا می‌نهادم، و کنیه‌ام اُبو حارث است و باید آن را اُبو عیسی، اُبو زکریا یا اُبو ابراهیم می‌گذاردم، ثالثاً لباس من از پنبه سفید است در حالی که باید حریر سیاه می‌پوشیدم، رابعاً زبان من عربی است در حالی که باید به زبان مردمان جندی‌شاپور سخن می‌کردم.⁴⁴

البته در تمام قلمرو اسلامی، وضعیت به همین منوال نبود. مسیحیان شام، از نظر عباسیان، هم‌پیمانان بیزانس بودند، و از همین روی، والی آن سرزمین محدودیت‌هایی را برای آنان ایجاد کرده بود تا از شورش احتمالی آنها جلوگیری کند، و این محدودیت‌ها در مناطق هم‌مرز با بیزانس تشدید می‌شد. همچنین در سال ۷۶۰م، یک مسیحی به نام بندار در لبنان شورش کرد. وی که خود را حاکم منطقه نامیده بود، مسیحیت را دین رسمی اعلام کرد، و بر روستاهای مسلمان نشین اطراف یورش برد. اما در نهایت، نتوانست در برابر لشکر عباسیان مقاومت کند، و پس از شکست، به بیزانس پناهنده شد. صالح بن علی، والی شام نیز دستور داد تا مسیحیان ساکن در آن منطقه، از سرزمین خود مهاجرت کنند، و آنان را در مناطق مختلف شام پراکنده ساخت.⁴⁵

با درگذشت منصور، فرزندش مهدی (۱۵۸-۱۶۹ق / ۷۷۵-۷۸۵م) به قدرت رسید. به گفته مسعودی، او فردی نرم‌خوی و بخشنده بود و از قتل پرهیز می‌کرد.⁴⁶ وی بر خلاف روش پدرش، خراج سالیانه‌ای که از صاحبان زمین‌های کشاورزی گرفته می‌شد را بخشید،⁴⁷ و درب زندان‌ها را گشود و افراد بسیاری را آزاد کرد. از جمله جرجیس، پاتریارک کلیسای منوفیزیت که از نه سال قبل، به دستور منصور در زندان بود، در همین دوران آزاد شد. البته مهدی به احترام پدرش، به او اجازه نداد تا عنوان

پاتریارک را بر خود بگذارد. همچنین یوحنا، مطران کلیسای نسطوری در نصیبین نیز که به همراه چند تن از یارانش در زندان موصول بود، به دستور مهدی آزاد شد.⁴⁸

مهدی ارتباط خوبی با لاون، امپراطور بیزانس داشت، و از او خواست تا کتاب‌های قدیمی که به زبان یونانی نوشته شده بود را برای او بفرستد؛ و بدین ترتیب، نهضت ترجمه که از زمان منصور آغاز شده بود، در زمان مهدی شتاب بیشتری گرفت. در این دوره، مسیحیان سریانی زبان، نقش مهمی در انتقال علوم یونانی به جهان اسلام ایفا کردند، و این موضوع باعث نفوذ بیشتر آنها در دربار عباسی شد. تیوفلیس، منجم مخصوص مهدی که یک مسیحی کالسدونی بود، برخی از آثار ارسطو و تالیفات هومیروس را از یونانی به سریانی ترجمه نمود، و این آثار، پس از این به عربی ترجمه شد. طیب مخصوص مهدی، یک مسیحی به نام موسی بن اسرائیل بود، و طیب مخصوص همسرش، خیزران، عیسی أبو قریش مسیحی نام داشت، و داروخانه او، در کنار یکی از دروازه‌های قصر واقع شده بود.⁴⁹

یکی از مشهورترین شخصیت‌های مسیحی در زمان حکومت مهدی، تیموتاؤس اول (۷۸۰-۸۲۳م)، جاثلیق کلیسای نسطوری بود که از دوران حکومت مهدی تا مأمون عباسی، در این مقام باقی ماند. وی به سبب رابطه نزدیکی که با مهدی داشت، می‌توانست بسیاری از مشکلات مسیحیان را بر طرف نماید، و حامی قدرتمندی برای آنان به حساب می‌آمد. او که در فلسفه و نجوم مهارت داشت، کتاب طویبقای ارسطو را به دستور مهدی، از سریانی به عربی ترجمه کرد. برخی اوقات، تیموتاؤس با دیگر دانشمندان حاضر در قصر به مباحثه علمی و دینی می‌پرداخت، و گاهی با خود مهدی مناظره می‌کرد.⁵⁰ یکی از گفتگوهایی که میان او و مهدی رخ داده، به چاپ رسیده، و در آن مسایلی از قبیل الوهیت مسیح، تجسد، تثلیث، و حیانی بودن قرآن و نبوت حضرت محمد مطرح شده است.⁵¹

مهدی عباسی در سال ۱۶۹ هجری درگذشت، و پس از او پسر بزرگش، هادی به حکومت رسید، اما او نیز یک سال بعد از دنیا رفت، و فرزند دوم مهدی، هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ق / ۷۸۶-۸۰۹م)، سلطنت را به عهده گرفت. او که سیاست‌مداری قدرتمند بود، هشت مرتبه به مرزهای بیزانس حمله کرد، و برخوردش با مسیحیان ساکن در مرزهای روم، به پیروزی یا شکست در این جنگ‌ها بستگی داشت. با اینکه وی مردی سختگیر بود، و با مخالفان خود به قساوت رفتار می‌کرد، اما در برابر مسیحیان مسامحه بیشتری از خود نشان می‌داد. وی در ابتدای حکومتش، پوشیدن لباس خاصی را که غبار نام داشت، بر اهل ذمه لازم گردانید. روزی طیب مخصوص او، جبرائیل بن بختیشوع، با همین

لباس وارد قصر شد، و هارون که به او علاقه بسیار داشت، این کار وی را نپسندید، و او را از پوشیدن غبار منع کرد؛ اما طیب پاسخ داد: من از اهل ذمه هستم، و باید مانند آنها لباس بپوشم! هارون نیز با شنیدن این سخن، دستور پوشیدن غبار را برای تمام مسیحیان لغو نمود.⁵² وی در سال ۷۹۷م، هنگام بررسی مرزهای دولت عباسی با امپراطوری روم، از شهر رها دیدن کرد. در این سفر، مسلمانان رها نزد او آمده، و مسیحیان را به جاسوسی برای امپراطوری روم متهم ساختند، و ادعا کردند که امپراطور روم، سالی یک بار برای برگزاری عشای ربانی، مخفیانه به کلیسای این شهر می‌آید. آنان از هارون خواستند تا کلیسای جامع رها را ویران کند، و زدن ناقوس کلیسا را ممنوع نماید؛ اما هارون به توصیه وزیر خود، یحیی بن خالد برمکی، به سخن مسلمانان توجهی نکرد، و اقدامی علیه مسیحیان انجام نداد.⁵³

یحیی بن خالد برمکی، که از شخصیت‌های با نفوذ در دربار هارون بود، در محله‌ای مسیحی نشین، در شمال بغداد، که دار الروم نام داشت زندگی می‌کرد. این منطقه به دلیل کلیساها و روحانیون بسیاری که داشت، شماسیه نیز نامیده می‌شد.⁵⁴ ارتباط نزدیک خاندان برمکی با مسیحیان این منطقه، به تأسیس خزانه الحکمه منجر شد. در این مرکز ترجمه که بعداً به نام بیت الحکمه شهرت یافت، کتب یونانی و سریانی به عربی ترجمه می‌شد، و میراث دانشمندان یونان باستان در فلسفه، طب و هیأت، به جهان اسلام انتقال می‌یافت. نسخه‌های خطی که در این مرکز مورد استفاده قرار می‌گرفت، یا از امپراطوری بیزانس خریداری شده بود، و یا در فتوحات به غنیمت گرفته شده بود، و مترجمین بسیاری را در بغداد گرد هم می‌آورد که اکثر آنها مسیحی بودند، و این آثار را ترجمه می‌کردند. تعامل نیکوی دولت عباسی با فرهیختگان مسیحی که در ترجمه متون یا علم پزشکی مهارت داشتند، سبب شد تا وضعیت دیگر مسیحیان که در طبقات پایین اجتماعی قرار داشتند نیز بهتر گردد، و از فشارهایی که در دولت اموی متوجه آنان بود کاسته شود.⁵⁵

همچنین تیموتاؤس که از زمان حکومت مهدی، به دربار عباسی راه یافته بود، در دوران هارون نیز مقام رفیعی داشت، و در برخی از مسافرت‌ها با وی همراه می‌شد. این همراهی می‌توانست هارون را در تعامل با اهالی سرزمین‌های مسیحی که قصد گذر از آنها را داشت یاری دهد، و به وی این امکان را می‌داد که از جایگاه تیموتاؤس برای تسلط بر آنها استفاده نماید؛ گر چه می‌توان علاقه هارون به گفتگو و مصاحبت با این جاثلیق نسطوری را نیز یکی به عنوان دیگر از دلایل این همراهی بر شمرد.⁵⁶

از سوی دیگر، زبیده، همسر و دختر عموی هارون، یکی از حامیان مسیحیت در دربار عباسی محسوب می‌شد. وی که از با نفوذترین و قدرتمندترین زنان دوران بنی عباس بود، همراه با مسیحیان در عیدهای مذهبی شرکت می‌کرد، و به آنان اجازه می‌داد تا صلیب‌هایی از جنس طلا و نقره بسازند و در ملاً عام قرار دهند. همچنین زبیده ارتباط بسیار نزدیکی با تیموتاؤس داشت، و به سرجیس، مطران بصره نیز در ساخت کلیسای آن شهر کمک کرد.⁵⁷

یکی از فقهای برجسته این دوران، أبو یوسف، یعقوب بن ابراهیم بود، که برای اولین بار در تاریخ اسلام، از سوی هارون الرشید به لقب قاضی القضاات ملقب شد. او از سوی هارون مأمور شد تا کتابی درباره قوانین حکومتی تصنیف کند، و نام آن را الخراج گذاشت. یکی از مباحث مطرح شده در این کتاب، قوانین مربوط به نصاری، از جمله مقدار پرداخت جزیه است. وی با تقسیم مسیحیان به سه طبقه مالی، بیان کرد که از افراد ثروتمند مانند صرافان، بزآزان، طبیبان، و پیشه‌وران و تجار پردرآمد، ۴۸ درهم؛ از افراد میانه حال مانند پیشه‌وران و تجار معمولی، ۲۴ درهم؛ و از افراد کم درآمد مانند خیاط، رنگ‌رز، و خراز، ۱۲ درهم به عنوان جزیه گرفته شود.⁵⁸

دوران زعامت هارون الرشید، دوران اقتدار حکومت بنی عباس بود، و بغداد در زمان او به اندازه‌ای وسعت یافت که نزدیک به یک میلیون نفر در آن زندگی می‌کردند. وی توانست با دولت‌های مغرب زمین نیز ارتباط برقرار کند، و گفته شده که او برای شارلمانی (۷۶۸-۸۱۴م)، امپراطور غرب نیز هدایایی فرستاد و از او نیز هدایایی دریافت کرد.⁵⁹ در نهایت، هارون پس از ۲۳ سال حکومت بر قلمرو وسیع اسلامی، در سن ۴۴ سالگی در گذشت،⁶⁰ و فرزندش امین (۱۹۳-۱۹۸ق/ ۸۰۹-۸۱۳م) به جای او نشست.

دوران حکومت امین کوتاه بود، و سه سال آخر آن به نزاع با برادرش بر سر حکومت گذشت. به همین خاطر ارتباط زیادی با مسیحیان برقرار نکرد، و بیشتر به درگیری‌های داخلی بنی عباس مشغول بود، اما دستورات پدرش در مورد مدارا با مسیحیان و اجازه بنای کلیسا به آنان را تایید نمود.⁶¹ با کشته شدن امین، برادرش مأمون (۱۹۸-۲۱۸ق؛ ۸۱۳-۸۳۳م) به حکومت رسید. وی علی بن موسی الرضا (۱۸۳-۲۰۳ق)، امام شیعیان را با اجبار به مرو، مقر حکومت خود، خواند و در سال ۲۰۱ق، او را به عنوان ولیعهد خویش منصوب نمود ۶۲ تا از موقعیت علمی و اجتماعی آن حضرت استفاده کند، و او را تحت نظارت کامل قرار دهد. مأمون مناظرات متعددی میان امام رضا و بزرگان ادیان و مذاهب

دیگر برگزار نمود، و از مهم‌ترین آنها مناظره با جاثلیق مسیحیان بود، که در آن از موضوعاتی همچون نبوت پیامبر اسلام و الوهیت مسیح سخن به میان آمده است. در این مناظره، امام رضا بر اساس تورات، کتب انبیا و انجیل استدلال نموده و به خواندن قسمتی از آنها مبادرت کرده است.⁶³

با قدرت گرفتن مأمون، افرادی که به امین خدمت کرده بودند دچار مشکل شدند. یکی از این افراد جبرائیل بن بختیشوع، طبیب مخصوص هارون، بود که در زمان حکومت امین در قصر او ماند، و به وی خدمت کرد. مأمون دستور داد او را به زندان انداخته و اموالش را مصادره کنند، اما با شفاعت برخی از اطرافیان، در سال ۲۰۲ق آزاد شد. با آرام شدن اوضاع بغداد و فروکش کردن آشوب‌های ناشی از درگیری میان دو برادر، مأمون در سال (۲۰۴ق / ۸۱۹م) به بغداد پای نهاد. وی در این هنگام دستور داد تا این طبیب نسطوری را خانه نشین کنند، و دامادش میخائیل را به عنوان طبیب دربار برگزید؛ لیکن در سال ۲۱۰ق، مریضی سختی به سراغ مأمون آمد که میخائیل نتوانست آن را درمان کند، و به ناچار جبرائیل بن بختیشوع این مهم را به عهده گرفت. وی پس از مدتی توانست درد مأمون را التیام بخشد، و از همین روی مورد اکرام قرار گرفت و اموالی که از او مصادره شده بود به وی باز گردانده شد، و دوباره به جایگاه رفیعی که در زمان هارون داشت دست پیدا کرد.⁶⁴

اما تیموتاؤس که در هنگام ورود مأمون به بغداد در سنین کهنسالی به سر می‌برد، و بیش از نود سال داشت، نتوانست ارتباط نزدیکی که میان او و هارون بود را در زمان مأمون تکرار کند، و در نامه‌های وی نیز نامی از مأمون دیده نمی‌شود.⁶⁵ جاثلیق‌های نسطوری بعد از او نیز نتوانستند در دربار عباسی جایگاه والایی پیدا کنند. در همین زمان بود که دیونسیسوس تلمحری (۸۱۸-۸۴۵م)، پاتریارک کلیسای منوفیزیت، از فرصت استفاده نمود و با مأمون ارتباط تنگاتنگی برقرار کرد.⁶⁶ وی به کمک دربار عباسی نتوانست بر مخالفان خود، در داخل کلیسای منوفیزیت پیروز گردد، و حاکم موصل را به تجدید بنای کلیساهایی که ویران کرده بود وادار کند.⁶⁷

مأمون دوست‌دار دانش بود و در زمان او نهضت ترجمه به بالاترین حد شکوفایی خود رسید. این ندیم نقل کرده که وی شبی ارسطو را در خواب دید و سؤالاتی از او پرسید و تحت تاثیر این فیلسوف یونانی قرار گرفت. وی پس از این جریان، طی مکاتباتی که با امپراطور بیزانس انجام داد، از او خواست تا برخی از مخطوطات قدیمی که در کتابخانه‌های روم موجود بود را در اختیار او قرار دهد، و به همین منظور، افرادی همچون حجاج بن مطر، ابن بطریق و یوحنا بن ماسویه را برای جمع‌آوری این نسخ خطی عازم روم کرد. پس از مدتی که این متون وارد بغداد شد، مأمون دستور داد تا آنها را به

عربی ترجمه کنند، و مترجمین بسیاری را در این کار بزرگ شرکت داد، که ماهیانه مبلغ پانصد دینار از سوی دربار عباسی دریافت می‌کردند.⁶⁸

تا پیش از این، اغلب کتاب‌های ترجمه شده در زمینه علم طب و نجوم بود، اما گسترش مرزهای اسلامی که در زمان مأمون به بزرگ‌ترین اندازه خود رسید، عناصر بیگانه‌ای را وارد قلمرو اسلامی نمود، که با توجه به فضای نسبتاً آزاد فکری در آن زمان، می‌توانستند اندیشه‌های گوناگونی را وارد سرزمین‌های اسلامی کنند. در اینجا بود که برخی از دانشمندان مسلمان برای جلوگیری از شیوع اندیشه‌های الحادی، مانوی و غیره، به فکر استفاده از منطق و فلسفه یونانی افتادند. به همین منظور، مأمون که خود به مباحث عقلی علاقه داشت و به اندیشه معتزلی متمایل بود، بیت الحکمه را تأسیس کرد. این مؤسسه جدید با خزانه الحکمه تفاوت داشت؛ چرا که در آنجا تنها از کتاب‌ها نگهداری می‌شد و زبان برخی از آنها به عربی انتقال می‌یافت، اما در بیت الحکمه، غیر از ترجمه آثار، برخی از آنها شرح می‌شد، و گاهی اوقات تألیفات مستقلی به رشته تحریر در می‌آمد.⁶⁹

در میان مترجمین بیت الحکمه، نام مسیحیان زیادی به چشم می‌خورد که در ترجمه متون یونانی یا سریانی به عربی مشارکت داشتند،⁷⁰ و یکی از بارزترین آنها حنین بن اسحاق بوده است. وی که به چهار زبان سریانی، یونانی، فارسی و عربی آگاهی داشت، در پی یافتن نسخ قدیمی، به شهرهای زیادی در سوریه، عراق، فلسطین و مصر سفر کرد، و ۹۵ کتاب را از یونانی به سریانی ترجمه نمود، و از این تعداد، ۳۹ کتاب را به عربی برگرداند.⁷¹ همچنین ابن ندیم آثار بسیاری را به عنوان تألیفات وی نام برده است.⁷²

از آنچه بیان شد می‌توان نتیجه گرفت که مأمون نسبت به نصاری تمایل داشته است، چنانچه برخی از تاریخ نگاران مسیحی به این مطلب تصریح کرده‌اند؛⁷³ اما مواردی نیز وجود دارد که به عنوان سخت‌گیری‌های او در حق نصاری در تاریخ ثبت شده است. روزی مأمون نزد علی بن حمزه کسائی، استاد قرآن خود، مشغول قرائت بود که به آیه ۵۱ سوره مائده⁷⁴ رسید. در این هنگام کسائی به وی گفت: آیا کتاب خدا را می‌خوانی ولی به آن عمل نمی‌کنی؟! مأمون با شنیدن این سخن دستور داد تا بهبودیانی که در ادارات دولتی مشغول به کار بودند را اخراج کنند، و ۲۸۰۰ تن از اهل ذمه را به زندان افکند.⁷⁵ این اقدام مأمون در حالی انجام گرفت که مسیحیان قبطی مصر خروج کرده بودند و او در

فرونشانندن شورش آنان توفیقی حاصل نکرده بود. از سوی دیگر برخی از اهل ذمه بغداد، مسلمانان را مورد اذیت و آزار قرار داده بودند، و این موضوع بر حاکم عباسی گران آمد.⁷⁶

با درگذشت مأمون، برادرش، معتصم (۲۱۸-۲۲۷ق / ۸۳۳-۸۴۲م)، به حکومت رسید. در زمان وی، اهتمام أطبا و اندیشمندان مسیحی به کسب دانش کم شده بود، و افراد با نفوذی همچون تیموتاؤس در رأس کلیسا قرار نداشتند. این عوامل سبب شد تا نفوذ مسیحیان در دربار عباسی کم شده، و کار بر آنان سخت گردد.⁷⁷ تنها شخص مسیحی که در آن دوران، از جایگاه رفیعی برخوردار بود، سلمویه بن بنان، طبیب مخصوص معتصم بود. ابن العبری نقل کرده که وقتی سلمویه به مرضی دچار شد، معتصم به عیادت او رفت و بر بالینش گریست، و پس از وفات وی گفت: من نیز به زودی به او ملحق خواهم شد، زیرا او بود که زندگانی مرا تدبیر می‌کرد. سپس دستور داد تا جنازه او را حاضر کنند و به رسم نصاری، با شمع و بخور بر او درود فرستاد، و در آن روز از خوردن امتناع ورزید.⁷⁸

معتصم عباسی، ترکان را به دربار خود راه داد و امور حکومت را به ایشان سپرد. مردم بغداد که از این پیش آمد ناراضی بودند، زبان به شکایت گشودند، و از همین روی معتصم ناچار شد در سال ۲۲۱ق / ۸۳۶م به سامرا نقل مکان کند. در اثر این جا به جایی، دار الحکمه بغداد نیز از رونق افتاد و از سرعت انتقال علوم به عالم اسلام کاسته شد.⁷⁹

در سال ۲۲۳ق / ۸۳۸م یکی از پسران معتصم به نام أبو داود، پدرش را متقاعد ساخت تا دستورات سخت‌گیرانه‌ای در مورد نصاری صادر کند. بر اساس این فرامین، همراه داشتن صلیب به صورت علنی در خارج از کلیسا، زدن ناقوس، دعا خواندن با صدای بلند در مراسم عشای ربانی، و عرضه علنی شراب در شهرها ممنوع اعلام شد.⁸⁰

معتصم در سال ۲۲۷ق درگذشت و پسرش، واثق (۲۲۷-۲۳۲ق / ۸۴۲-۸۴۷م) جانشین او شد؛ لیکن دوران کوتاه سلطنت وی به خوشگذرانی گذشت.⁸¹ وی که اداره مملکت را به عمال و زیر دستان خود سپرده بود، به ظلمی که باج گیران در حق رعایای مسلمان و غیر مسلمان روا می‌داشتند، اهمیتی نمی‌داد،⁸² و در زمان او توفیقی در سرعت بخشیدن به نهضت ترجمه نیز به دست نیامد.⁸³

پس از آن که واثق، در ۳۲ سالگی درگذشت، برادرش متوکل عباسی (۲۳۲-۲۴۷ق / ۸۴۷-۸۶۱م) به حکومت رسید. وی مکتب عقل‌گرای پیشینیان خود را رها کرد و تدریس کلام و افکار معتزله را ممنوع نمود، و دستور داد تا کتاب و سنت، به تنهایی محور تمام تعلیمات قرار گیرند.⁸⁴

مسلمانان و مسیحیان در دوران وی در رنج و مشقت به سر می‌بردند، و کسی از ظلم او در امان نبود. متوکل که به اماکن مذهبی دیگران احترام نمی‌گذاشت، دستور داد تا دیری را در دورقنه ویران کنند، و زمین آن را به رئیس سربازانش بخشید، به شرط آن که منزل خود را در آنجا بنا کند، و استخوان‌های مار ابراهیم را از قبرش خارج کرده و به دجله افکند،⁸⁵ چنانچه قبر حسین بن علی، نوه پیامبر و امام سوم شیعیان را در سال ۲۳۶ق، ویران کرد، و آنجا را محل کشت و زرع قرار داد.⁸⁶ به گفته ابن قیم جوزی، پس از آن که اخباری مبنی بر آزار و اذیت مسلمانان به دست اهل ذمه، به گوش متوکل رسید، تصمیم گرفت احکام سخت‌گیرانه‌ای را بر ضد آنان وضع کند. بر این اساس، وی به عمال خود دستور داد تا اهل ذمه را از کارهای دولتی محروم کنند، و پوشیدن لباس مخصوصی را برای آنان الزامی کرد تا از مسلمانان متمایز شوند. همچنین وی کلیساهایی را که به تازگی ساخته شده بود ویران کرد، و اهل ذمه را از ورود به حمام‌های مسلمانان نهی نمود، و دستور داد تا حمام‌هایی مخصوص به ایشان که خادمان آن از اهل ذمه هستند بنا شود.⁸⁷

این قوانین، همانند سختگیری‌های فرمانروایان مسیحی بر ضد یهودیان و مسلمانان بود که در قرن‌های بعد در اروپا و اسپانیا اتفاق افتاد، و از تمایلات و گرایش‌های شخصی این فرمانروایان سرچشمه می‌گرفت، نه دستورات دینی.⁸⁸

متوکل در سال ۸۵۸م به دمشق سفر کرد، و سرجیس، مطران نصیبین، که در آن زمان در دمشق به سر می‌برد، استقبال گسترده‌ای را برای وی تدارک دید، و متوکل نیز او را به حضور طلبید و ده هزار درهم به وی پاداش داد. این آشنایی سبب شد تا متوکل پس از درگذشت تادوسیوس، پاتریارک کلیسای نسطوری، از جانشینی سرجیس حمایت کند، و بزرگان کلیسا نیز پس از مشورت با یکدیگر، پیشنهاد متوکل را پذیرفتند. سرجیس (۸۶۰-۸۷۲م) نیز پس از این اتفاق، به سر من رأی نقل مکان نمود تا به مرکز حکومت نزدیک‌تر شود، و توانست در مدت ریاست خود، اوضاع کلیسا را بهبود بخشد.⁸⁹

با کشته شدن متوکل در سال ۲۴۷ق، دوران اقتدار بنی عباس افول کرد،⁹⁰ و عصر طلایی آنان به پایان رسید. مسیحیان این دوره نتوانستند مانند گذشته، دانشمندان برجسته‌ای را در بین خود پرورش دهند، و این باعث کم‌رنگ شدن نقش آنان در قلمرو حکومت اسلامی شد.

نتیجه گیری

با بررسی داده‌های تاریخی می‌توان دریافت که تعامل میان مسیحیان و مسلمانان در دوران اموی و عباسی، تحت تاثیر تغییر خلفا قرار داشته است. به این معنا که هر یک از زمامداران حکومت، بر اساس پیش‌فرض‌ها و گرایش‌های خود، و متناسب با اوضاع سیاسی آن زمان، نوعی از ارتباط را با مسیحیان بر می‌گزید. گر چه در این دوره، برخی از خلفا بر اساس برداشت‌های خود از متون دینی یا اوضاع نابه‌سامان سیاسی، رفتارهای سختگیرانه‌ای در برابر مسیحیان در پیش گرفتند، و کوشیدند تا آنان را از بدنه جامعه مسلمانان جدا کنند، لیکن اکثر زمامداران اموی و عباسی، با رفتاری دوستانه، دانشمندان مسیحی را به دربار خود آوردند و به آنان اجازه دادند تا به منصب‌های رفیعی دست پیدا کنند. عالمان مسیحی نیز با انتقال دانش خود به جامعه اسلامی، از نفوذ بسیاری در دربار برخوردار شدند؛ به نحوی که می‌توانستند بخشی از فشارهای وارد بر مسیحیان را که به عنوان یک اقلیت مذهبی در جامعه مسلمانان شناخته می‌شدند، بکاهند، و به ایشان در اداره امور دینی و دنیوی خود کمک کند.

کتابنامه

- 1- حج، ۷۸.
- 2- مائده، ۴۴ و ۴۷؛ فاطر، ۳۱؛ أحقاف، ۱۲ و ۳۰.
- 3- بقره، ۸۰؛ نساء، ۱۷۱؛ مائده، ۷۳.
- 4- مائده، ۵۱ و ۵۷ و ۸۲؛ توبه، ۲۹.
- 5- طبری، محمد بن جریر (۱۹۶۷)، *تاریخ الأمم و الملوك*، چاپ دوم، بیروت: دار التراث، ج ۳، ص ۱۲۱؛ حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، چاپ دوم، بیروت: دار صادر، ۱۹۹۵، ج ۳، ص ۲۷۴؛ بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۸۸)، *فتوح البلدان*، بیروت: دار الهلال، صص ۷۱-۷۲؛ ابن سعد، محمد (۱۴۱۰)، *الطبقات الكبرى*، بیروت: دار الکتب العلمیه، ج ۱، ص ۲۲۰.
- ۶- اولیری، دلیسی (۱۳۷۴)، *انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی*، ترجمه احمد آرام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ص ۲۱۷.
- ۷- أبونا، الیبر (۱۹۸۶-۱۹۹۳)، *تاریخ الكنيسة السريانية الشرقية*، بیروت: دار المشرق، ج ۲، صص ۶۸-۷۲.
- ۸- قنواتی، جورج شحاته (۱۹۸۴)، *المسيحية و الحضارة العربية*، چاپ دوم، بغداد: المؤسسة العربية للدراسات والنشر، ص ۱۴۸؛ شیخو، لويس (۱۹۸۷)، *وزراء النصرانية و كتابها في الاسلام*، جونیه: المكتبه البولسیه، ص ۵۳.
- ۹- ابن اثیر، علی بن أبی الکرّم (۱۳۸۵)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار صادر، ج ۳، ص ۴۵۳.
- ۱۰- أبونا، *تاریخ الكنيسة السريانية الشرقية*، ج ۲، ص ۷۲.
- ۱۱- Hitti, Philip. K, *History of the Arabs, London, Macmillan, 1970, p169.*
- ۱۲- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷)، *البدایة و النهایة*، بیروت: دار الفکر، ج ۹، ص ۲۶۳؛ عایب، سلوی بالحاج صالح (۱۹۹۷)، *المسيحية العربية و تطوراتها*، بیروت: دار الطلیعة، صص ۱۶۷-۱۶۸.
- ۱۳- ابن خلدون، عبد الرحمن (۱۴۰۸)، *العبر و دیوان المبتدأ و الخبر*، بیروت: دار الفکر، ج ۱، ص ۳۰۳.
- ۱۴- همان، ج ۳، صص ۵۷-۵۸.
- ۱۵- أبونا، *تاریخ الكنيسة السريانية الشرقية*، ج ۲، ص ۸۳.
- ۱۶- ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۴، ص ۴۶۵؛ ج ۵، ص ۱۰۱.
- ۱۷- ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۹، ص ۱۸۸؛ ابن قیم، محمد بن أبی بکر، *أحكام أهل الذمه*، بیروت: دار ابن حزم، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۴۵۸.
- ۱۸- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷)، *أنساب الأشراف*، بیروت: دار الفکر، ج ۸، ص ۱۴۷.
- ۱۹- قنواتی، *المسيحية و الحضارة العربية*، ص ۹۶.

- ۲۰- ابن خلدون، *العبر و دیوان المبتدأ و الخبر*، ج ۲، ص ۲۷۱؛ بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۱۲۸.
- ۲۱- ابن خلدون، *همان*، ج ۵، ص ۴۷۷.
- ۲۲- أبو یوسف، یعقوب بن ابراهیم (بی تا)، *الخراج*، بیروت: دار المعرفة، ج ۱، ص ۱۲۷؛ ابن قیّم، *أحكام أهل الذمه*، ج ۱، صص ۴۵۸-۴۵۹؛ ج ۳، ص ۱۲۴۰ و ۱۲۷۳.
- ۲۳- ابن قیّم، *أحكام أهل الذمه*، ج ۳، ص ۱۲۳۷ و ۱۲۴۱ و ۱۲۶۳.
- ۲۴- أبونا، *تاریخ الكنيسة السريانية الشرقية*، ج ۲، ص ۸۷.
- ۲۵- *Iconoclasm*.
- ۲۶- صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است، و از آنچه پایین در زمین است، و از آنچه در آب زیر زمین است، برای خود مساز؛ نزد آنها سجده مکن، و آنها را عبادت منما (خروج ۲۰: ۴-۵).
- ۲۷- *Iconodule*.
- ۲۸- *Hieria*.
- ۲۹- وان وورست، رابرت ای (۱۳۹۳)، *مسیحیت از لابه لای متون*، ترجمه جواد باغبانی و عباس رسول زاده، قم: مؤسسه امام خمینی، صص ۲۳۶-۲۴۱.
- ۳۰- ابن خلکان، احمد بن محمد (۱۹۶۹)، *وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان*، جلد دوم، بیروت: دار صادر، ج ۲، ص ۲۲۸.
- ۳۱- أبونا، *تاریخ الكنيسة السريانية الشرقية*، ج ۲، ص ۷۶.
- ۳۲- عایب، *المسیحیة العربیة و تطوراتها*، ص ۱۹۵؛ أبونا، *تاریخ الكنيسة السريانية الشرقية*، ج ۲، ص ۷۷.
- ۳۳- طبری، *تاریخ الأمم و الملوك*، ج ۷، صص ۴۲۵-۴۲۸.
- ۳۴- فییه، جان موریس (۱۹۹۰)، *أحوال النصارى فی خلافة بنی عباس*، ترجمه حسنی زینة، بیروت: دار المشرق، ص ۴۳.
- ۳۵- یعقوبی، احمد (بی تا)، *تاریخ یعقوبی*، بیروت: دار صادر، ج ۲، ص ۳۵۸.
- ۳۶- خطیب بغدادی، احمد بن علی (بی تا)، *تاریخ بغداد*، بیروت: دار الکتب العلمیه، ج ۸، ص ۲۵۸.
- ۳۷- بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۲۸۹؛ أبونا، *تاریخ الكنيسة السريانية الشرقية*، ج ۲، صص ۱۰۰-۱۰۱.
- ۳۸- طبری، *تاریخ الأمم و الملوك*، ج ۷، صص ۶۱۸-۶۱۹؛ فییه، *أحوال النصارى فی خلافة بنی عباس*، ص ۵۳.
- ۳۹- أبونا، *تاریخ الكنيسة السريانية الشرقية*، ج ۲، صص ۱۰۴-۱۰۵.
- ۴۰- قنواتی، *المسیحیة و الحضارة العربیة*، ص ۹۳.
- ۴۱- فییه، *أحوال النصارى فی خلافة بنی عباس*، ص ۵۳-۵۵.
- ۴۲- طبری، *تاریخ الأمم و الملوك*، ج ۸، ص ۸۷.
- ۴۳- ابن العبری، غریغوریوس (۱۹۹۲)، *تاریخ مختصر الدول*، چاپ سوم، بیروت: دار المشرق، ص ۱۲۴.
- ۴۴- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۴۲۲)، *البخلاء*، بیروت: دار الکتب العلمیه، ج ۲، ص ۵.

- ۴۵- أبونا، تاریخ الكنيسة السريانية الشرقية، ج ۲، ص ۱۰۷.
- ۴۶- مسعودی، علی بن الحسین (۱۴۰۹)، مروج الذهب و معادن الجواهر، چاپ دوم، قم: دار الهجره، ج ۳، ص ۳۱۲.
- ۴۷- ماری، ابن سلیمان، (۱۸۹۹) أخبار بطاركة كرسى المشرق، تحقیق هنریکوس جیسموندی، رومیة الكبرى: بی.نا، ص ۷۰.
- ۴۸- فییه، أحوال النصارى فى خلافة بنى عباس، ص ۶۸.
- ۴۹- أبونا، تاریخ الكنيسة السريانية الشرقية، ج ۲، ص ۱۱۹.
- ۵۰- فییه، أحوال النصارى فى خلافة بنى عباس، ص ۷۵-۷۶.
- ۵۱- یسوعی، بوتمان (۱۹۷۷)، الكنيسة و الاسلام فى العصر العباسى الاول، بیروت: معهد الآداب الشرقيه، صص ۷-۵۷؛ شیخو، لويس، «المحاورة الدينية التى جرت بين الخليفة المهدي و طيماتاوس الجاثليق»، المشرق، ۱۹۲۱، شماره ۵ و ۶ صص ۳۵۹-۳۷۴ و ۴۰۸-۴۱۸.
- ۵۲- ماری، أخبار بطاركة كرسى المشرق، ص ۷۳.
- ۵۳- أبونا، تاریخ الكنيسة السريانية الشرقية، ج ۲، ص ۱۲۳.
- ۵۴- این نام منسوب به شمّاس، پائین ترین رتبه از سلسله مراتب روحانی کلیسا است.
- ۵۵- فییه، أحوال النصارى فى خلافة بنى عباس، صص ۸۴-۸۵.
- ۵۶- همان، صص ۹۰-۹۱.
- ۵۷- ماری، أخبار بطاركة كرسى المشرق، ص ۷۳.
- ۵۸- أبو یوسف، الخراج، صص ۱۲۳-۱۲۴.
- ۵۹- أبونا، تاریخ الكنيسة السريانية الشرقية، ج ۲، ص ۱۲۵.
- ۶۰- مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۳۶.
- ۶۱- ماری، أخبار بطاركة كرسى المشرق، ص ۷۳.
- ۶۲- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۸.
- ۶۳- شیخصدوق، محمد بن علی (۱۳۷۸)، عیون أخبار الرضا، تهران: نشر جهان، ج ۱، صص ۱۵۴-۱۶۴.
- ۶۴- ابن أبی أصیبعه، احمد بن القاسم (۱۴۱۹)، عیون الأبناء فى طبقات الأطباء، بیروت: دار الكتب العلمیه، صص ۱۶۸-۱۶۹.
- ۶۵- ماری، أخبار بطاركة كرسى المشرق، ص ۷۴؛ فییه، أحوال النصارى فى خلافة بنى عباس، ص ۱۲۱.
- ۶۶- فییه، أحوال النصارى فى خلافة بنى عباس، ص ۱۱۴.
- ۶۷- أبونا، تاریخ الكنيسة السريانية الشرقية، ج ۲، صص ۱۴۴-۱۴۵.
- ۶۸- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۹۷۸)، الفهرست، بیروت: دار المعرفه، صص ۳۳۹-۳۴۰.
- ۶۹- قنوتی، المسيحية و الحضارة العربية، ص ۱۰۳.
- ۷۰- ابن ندیم، الفهرست، صص ۳۴۰-۳۴۱.

- ۷۱- قنوتی، المسيحية و الحضارة العربية، ص ۱۰۳.
- ۷۲- ابن ندیم، الفهرست، صص ۴۰۹-۴۱۰.
- ۷۳- ماری، أخبار بطاركة كرسى المشرق، ص ۷۴.
- ۷۴- «يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى أولياء بعضهم أولياء بعض و من يتولهم منكم فإنه منهم».
- ۷۵- ابن قيم، أحكام أهل الذمة، ص ۴۶۷.
- ۷۶- فيه، أحوال النصارى فى خلافة بنى عباس، ص ۱۱۸.
- ۷۷- أبونا، تاريخ الكنيسة السريانية الشرقية، ج ۲، صص ۱۷۰-۱۷۱.
- ۷۸- ابن العبري، تاريخ مختصر الدول، ص ۱۴۰.
- ۷۹- اوليرى، انتقال علوم يوناني به عالم اسلامى، ص ۲۶۰.
- ۸۰- فيه، أحوال النصارى فى خلافة بنى عباس، ص ۱۲۸.
- ۸۱- مسعودى، مروج الذهب، ج ۳، صص ۴۷۷-۴۸۸.
- ۸۲- ابن كثير، البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۳۰۸.
- ۸۳- اوليرى، انتقال علوم يوناني به عالم اسلامى، ص ۲۶۰.
- ۸۴- دينورى، ابن قتيبه (۱۴۱۰)، الإمامة و السياسة، بيروت: دار الأضواء، ج ۱، ص ۱۱؛ ابن كثير، البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۳۰۶.
- ۸۵- ماری، أخبار بطاركة كرسى المشرق، ص ۷۹.
- ۸۶- ابن كثير، البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۳۱۵.
- ۸۷- ابن قيم، أحكام أهل الذمة، ج ۱، صص ۴۷۱-۴۷۳.
- ۸۸- أبونا، تاريخ الكنيسة السريانية الشرقية، ج ۲، ص ۱۷۴.
- ۸۹- ماری، أخبار بطاركة كرسى المشرق، صص ۸۰-۸۱.
- ۹۰- ابن خلدون، العبر و ديوان المبتدأ و الخبر، ج ۴، ص ۵۵۳.

